گفت‌وگوی «جوان» با خانواده مرحوم حجت‌الاسلام حاج شیخ‌محمود مثنوی که به تازگی به فرزند و برادر شهیدش پیوست

بابا در جبهه رفتن هم استاد برادرم بود

■ صغری خیل‌فرهنگ

چندی پیش بود که خبر درگذشت روحانی فرهیخته مرحوم حجت‌الاسلام حاج‌شیخ محمود مثنوی همزمان با ایام عاشورای حسینی(ع) و شهادت امام زین‌العابدین(ع) رسانه‌ای شد. باخبر شدیم که ایشان پدر شهید هم هستند. اما هر چه در فضای مجازی جست‌وجو کردیم نتوانستیم اطلاعاتی از ایشان و فرزند شهیدشان محمدجواد مثنوی پیدا کنیم. در نهایت با کمک همکاران‌مان در بنیاد شهید توانستیم با فرزند مرحوم ارتباط بگیریم. در حین مصاحبه علت این همه گمنامی پدر و فرزند شهیدش را جویا شدیم، روح‌الله مثنوی برادر شهید که خودشان از همکاران رسانه‌ای ما در صدا و سیما هستند گفتند: «پدر اهل تواضع و گمنامی بود و ما نمی‌خواستیم مطرح باشیم.» در حین گفت‌وگوی‌مان با ایشان متوجه شدیم که مرحوم حجت‌الاسلام محمود مثنوی برادر شهید هم بودند. همه شنیده‌های ما از او و برادر و فرزند شهیدش تنها این جمله را در ذهن‌مان تداعی کرد که این عالم مجاهد مصداق روایت «عاش سعیدا و مات سعیدا» بود. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با فرزند مرحوم حجت‌الاسلام محمود مثنوی و برادر شهید محمدجواد مثنوی است.

پدر اصالتاً اهل کجا بودند و چطور وارد جریانات و فعالیت‌های انقلابی شدند؟

پدرم محمود مثنوی متولد ۱۳۲۵ روستای تیدجان خوانسار بود. ایشان مقطع ششم ابتدایی را در روستایش خواند و بعد به خوانسار رفت و در حوزه علمیه آیت‌الله علوی ثبت نام و شروع به خواندن درس طلبگی کرد. چند سال بعد آقای علوی به پدر گفتند شما برای ادامه تحصیلات حوزوی باید به قم بروید. از این رو ایشان سال ۱۳۴۰ در سن ۱۵ سالگی به قم مهاجرت کرد و همین آغازی بر فعالیت‌های انقلابی پدر در آن سال‌ها شد. پدر تعریف می‌کرد: «همان جلسه‌ای که امام خمینی در بین روحانیون و مردم با صلابت فرمود من اعلام خطر می‌کنم و... من در آن روز چای‌ریز مجلس بودم و این صحبت امام را شنیدم. وقتی امام آن‌طور با ابهت سخنرانی کرد همه ما ترسیده بودیم. آن سال‌ها شاه قدرت زیادی داشت.» حاج‌آقا از همان سال با فعالان نهضت‌ها همراه شدند. از خاطرات آن روزهایش برای‌مان تعریف می‌کرد و می‌گفت هنوز به لباس روحانیت ملبس نشده بودم، لباس بلند می‌پوشیدم و با ظاهری که داشتم کسی به من مظنون و مشکوک نمی‌شد برای همین به راحتی اعلامیه پخش می‌کردم.

پدر در محضر درس چه اساتیدی تلمذ کرد و علوم حوزوی را فراگرفت؟

پدر در سال‌های حضورشان در حوزه در محضر اساتید و علمای این حوزه آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله اراکی، آیت‌الله نوری همدانی و آیت‌الله میرزاجواد تبریزی تلمذ کرد. یکی از ویژگی‌های پدر این بود که تا آخرین لحظات عمر اهتمام زیادی به یادگیری داشت و بسیار به‌روز بود. ایشان در دوران کرونا از طریق فضای مجازی در جلسات آیت‌الله مکارم شیرازی شرکت می‌کرد.

از اقدامات و خدمات علمی و فرهنگی پدرتان بگویید.

بخش اعظم فعالیت‌های پدرم در سال‌های حیات‌شان در حوزه تبلیغ بود. ایشان برای تبلیغ به همه مناطق سفر می‌کرد. کرج و اطراف آن، طالقان و روستاهای اطراف و جاهای دیگر، تا اینکه حدود سال ۱۳۵۰ پای ایشان به واسطه آقای پسندیده برادر امام خمینی(ره) به خمین باز شد و ایشان برای تبلیغ به روستاهای خمین رفت. پدر علاوه بر تبلیغ در خمین و اطراف آن وارد کارهای عمرانی هم شد. از جمله این خدمات جهادی می‌توان به ساخت مسجد و ساخت پل در خمین اشاره کرد. یکی از مساجدی که در خمین به همت خیرین و کمک‌های مردمی ساخته شد، بزرگ‌ترین مسجد کل آن منطقه است که بعد از فوت ایشان مردم و هیئت امنا در همان مسجد مراسم یادبودی برایش برگزار کردند. پدر از سال‌های ۱۳۵۵، ۱۳۵۶ فعالیت‌های عمرانی و جهادی خودش را آغاز کرده بود. یعنی در دوران شاه اقدام به این فعالیت‌ها کرد. اما بعد از انقلاب فعالیت‌های‌شان وسیع‌تر و دست‌شان برای خدمت‌رسانی بازتر شد. ایشان در زمان شاه به خاطر انجام امور تبلیغی و کارهای عمرانی و خدمت‌رسانی بارها ممنوع‌المنبر شد. بارها تهدیدش کردند اما پدر خیلی تلاش کردند و در نهایت توانستند تا آنجا که می‌توانند با کمک مردم به این امور که جنبه تبلیغی برای اسلام و روحانیت داشت جامه عمل بپوشانند و در امور خیر پیشگام و پیشقدم بودند. مردم و خیرین هم بسیار به پدر کمک می‌کردند و ایشان را همراهی می‌کردند.

خانواده هم در این سفرهای تبلیغی همراه‌شان بودند؟

مادر از همان روزهای ابتدایی همیشه همراه و همسنگر پدر بود و نقش به‌سزایی در امور تبلیغی پدر داشت. مادر با همه شرایط پدر کنار آمد. ایشان می‌گفت: «چند روز بعد از ازدواج‌مان، پدرتان برای تبلیغ رفت و من در خانه تنها ماندم. ایشان دائم در سفر و تبلیغ بود. این روال در زمان جنگ هم ادامه داشت.»

حضورشان در جبهه جنبه تبلیغی داشت یا رزمی؟

به جرئت می‌توانم بگویم که پدر در اکثر عملیات‌های دوران دفاع مقدس حضور داشت. ایشان در حوزه تبلیغ وارد میدان جهاد شد. هم در بحث تبلیغ و هم در کمک‌رسانی و انجام امور عمرانی فعالیت بی‌نظیری داشت. ایشان و مرحوم حجت‌الاسلام سجادی در قسمت کمک‌رسانی مدرسه فیضیه تلاش‌های بسیار زیادی در امور کمک‌رسانی به جبهه داشتند، به عنوان مثال کارخانه یخ علی ابن‌ابیطالب(ع) اهواز با پول‌هایی که از کمک‌های حوزه علمیه جمع‌آوری کرده بود، ساخته شد. معمولاً پدر از قبل از شروع عملیات‌ها با تعدادی خودرو و مایحتاج مورد نیاز رزمنده‌ها که اهدایی مردم به‌خصوص طلاب حوزه علمیه بود راهی جبهه می‌شدند تا کمک‌های مردمی را به خطوط مقدم برسانند و با آغاز عملیات هم در کنار رزمنده‌ها کار تبلیغاتی‌اش را انجام می‌داد. معمولاً هر وقت مارش نظامی عملیاتی نواخته می‌شد پدر در خانه نبودند. ایشان تا آخرین عملیات جبهه‌ها یعنی عملیات مرصاد در سال ۶۷ در حال خدمت بودند. ایشان با جان و دل برای جبهه کار کرد. ده‌ها نفر از شاگردان کلاس‌های قرآن ایشان در جبهه به شهادت رسیده بودند. خوب به یاد دارم که در سفرهایی که داشتیم، ایشان ابتدا به زیارت شهدا می‌رفت. می‌گفت بسیاری از این بچه‌ها را من راهی جبهه کردم. کلاس قرآن پدر تبدیل به پایگاهی برای اعزام بچه‌ها به جبهه شده بود. پدر از روزهایی که در جزیره مجنون بود برای‌مان تعریف کرد و گفت عملیات خیبر بود و ما در شرایطی قرار گرفتیم که چیزی برای خوردن نداشتیم، بالاجبار کپک‌های روی نان‌های خشک را شستیم و آنها را خوردیم. پدر می‌گفت بیشتر اوقات با راننده‌های کامیون که بار و اقلام موردنیاز رزمنده‌ها را حمل می‌کردند، همراه می‌شدم. از ساعت ۶ صبح تا غروب در مسیر برای راننده‌ها شعر و حدیث و روایت می‌گفتم تا از انفجار و آتش توپخانه دشمن ترسی به دل‌شان راه ندهند. تمام خدمات پدر چه در قبل انقلاب و بعد از آن برای خدا بود. هرگز ندیدیم که ایشان چیزی را برای خودش بخواهد.

کمی از شاخصه‌های پدرتان بگویید.

یکی از ویژگی‌های پدر این بود که هر جا می‌رفت چه در کلاس‌های قرآن و چه در روزهایی که برای کار تبلیغی به روستاها و شهرها می‌رفت و چه در آوردگاه جبهه اقدام به «آموزش چهل حدیث» می‌کرد. حتی اگر ۲۰ روز در آن منطقه حضور داشت آن را به علاقه‌مندان می‌آموخت. خیلی به حدیث‌خوانی علاقه داشت. ما خودمان با حدیث‌خوانی‌های حاج‌آقا بزرگ شدیم. اولین حدیثی که من یاد گرفتم «قیدوا العلم بالکتابه» بود که بابا ترجمه دلپذیری از آن داشت: «علم مانند پرنده‌ای است که می‌خواهد برود شما با نوشتن آن را نگه می‌دارید.» پدر همیشه در همه امور خدمت‌رسانی، جهاد و آموزش خودش در جلوترین نقطه ممکن بود. نمی‌ترسید و عقب نمی‌ایستاد. در همه امور این‌طور بود؛ مثلاً اگر می‌خواست مسجد بسازد، ابتدا خودش کمک مالی می‌کرد و بعد از مردم کمک مالی می‌گرفت. نکته بعدی اینکه پدر هیچ‌گاه از خودش و کارهایش با کسی صحبت نمی‌کرد. متواضع و خاکی بود. بسیاری از اقداماتی که ایشان انجام داده بود را ما بعدها از طریق دیگران متوجه می‌شدیم. ایشان یک خطیب توانمند و الگو و معلم اخلاق ما بود. یکی دیگر از شاخصه‌های ایشان این است که پدر عالم اهل عمل بود. اگر بالای منبر مردم را به امری توصیه می‌کرد ابتدا خودش به آن عمل می‌کرد. اگر مردم و شاگردانش را به حضور در میدان جبهه و جنگ توصیه می‌کرد خودش و اهل خانه‌اش هم در خط مقدم حاضر می‌شدند. گواه من شهادت عمو و برادرم در دوران دفاع مقدس است.

از اولین شهید خانه‌تان شهید محمدرضا مثنوی بگویید. چند سال داشت که راهی جبهه شد؟

عمویم محمدرضا متولد سال ۱۳۳۹ بود. ایشان از جوانان قبل از انقلاب بود اما راه خودش را انتخاب کرد و در نهایت در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ به شهادت رسید. پدر از چند روز قبل از شهادت عمو هم برای‌مان گفت: «قبل از عملیات بیت‌المقدس عموی‌تان را دیدم و با هم عکس گرفتیم. چند روز بعد خبر دادند که محمدرضا به شهادت رسیده است.»

برادرتان متولد چه سالی بود و در چه عملیاتی به شهادت رسید؟

برادرم محمدجواد متولد مهر ۱۳۴۹ بود. ایشان دانش‌آموز دوره راهنمایی بود که با تغییر تاریخ تولدش به جبهه اعزام شد. ۱۳ سالگی رفت و بعد از دو سال حضور در جبهه در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. پدر بارها از آخرین دیدارش با محمدجواد برای‌مان این گونه تعریف کرد: «۲۷ دی ۶۵ بود و داشتم با موتور از منطقه برمی‌گشتم که بچه‌ها جلوی من را گرفتند و گفتند پسرتان جواد اینجاست. همراه بچه‌ها رفتم و دیدم که محمدجواد در کنار چند تا جوان و نوجوان دیگر نشسته و دست‌هایش را حنا گذاشته است. بچه‌ها قبل از عملیات مراسم حنابندان می‌گرفتند.» فردای همان روز یعنی ۲۹ دی خبر شهادت محمدجواد را برای ما آوردند.

پدر و مادرتان بعد از شنیدن خبر شهادت برادرتان چه کردند؟

وقتی خبر شهادت را به پدرمان دادند، ایشان سر سفره صبحانه رو به ما کرد و گفت می‌خواهم مطلبی را بگویم اما نمی‌خواهم کسی بی‌قراری کند. محمدجواد شهید شده! مادرم دست بلند کرد و گفت خدا را شکر، خدا را شکر شهید شد. من طاقت اسیری‌اش را نداشتم. مادر و پدرم بسیار آرام برخورد کردند، جزع و فزع نکردند. مادرم اصلاً با صدای بلند گریه نکرد. هیچ وقت ما صدایی نشنیدیم. هر دویشان به آنچه اعتقاد داشتند عمل کرده و صبوری کردند. محمدجواد خیلی خوب بود. مادرم او را طور دیگری دوست داشت. وقتی پدر و محمدجواد در جبهه بودند، مادر کلاه می‌بافت و به جبهه ارسال می‌کرد. با مراعات از پودرهای لباسشویی استفاده می‌کرد و باقی آنها را ذخیره می‌کرد تا به جبهه ارسال کند. سه نکته مهم در سفارش‌های محمدجواد به چشم می‌خورد: تبعیت از ولایت فقیه، توجه و اهمیت به حجاب و دفاع از کشور.

محمدجواد چطور برادری برای شما بود؟ از خلقیات او بگویید.

محمدجواد بسیار بشاش و خنده‌رو بود. خیلی زود پایش به پایگاه بسیج باز شد و همین حضور در بسیج تأثیر خودش را داشت. از طرف دیگر محمدجواد با رفقای خوبی همراه شد و همین‌ها او را به صراطی منیر هدایت کرد که با عاقبت شهادت دست پیدا کرد. هم سختی سرمای غرب و هم گرمای جنوب کشور را چشیده بود. محمدجواد در خانواده‌ای تربیت شد که ریشه انقلابی و مذهبی داشت. شاید پدر به خاطر شرایط کاری و امر تبلیغ در خانه نبود اما ما آنچه پدر و مادر عمل می‌کردند را می‌دیدیم. ما دیدیم که پدر و مادر برای خدا کار می‌کردند و همه اینها روی ما تأثیر داشت.

از احوالات پدر مرحوم‌تان در آخرین روزهای حیات‌شان بگویید.

حقیقتش این است که پدر سال ۱۳۷۶ تصادف کرد و پای ایشان دچار مشکل شد. اما ۱۸ سال بعد متوجه شدیم که در آن تصادف مهره ایشان شکسته و خود به خود به شکل بدی جوش خورده است. در نهایت ایشان در مجلس سخنرانی حالش وخیم شد و به بیمارستان منتقل شد. گویا همان آسیب‌دیدگی بعد از این همه سال به نخاع‌شان آسیب رسانده بود. خودش همیشه می‌گفت سن که به ۶۰، ۷۰ رسید باید مهیای رفتن شد. در آخرین سال‌های حیات با همراهی اهل محل و خیرین بنای ساخت یک مسجد را ریختند. پدر همیشه دعا می‌کرد که تا از دست و پا نیفتاده به دیدار معبودش برود که همین‌طور هم شد و ایشان در روزهای پایانی عمرشان بدون اینکه زمینگیر شوند و مزاحمتی برای کسی داشته باشند در اثر بیماری کرونا به رحمت خدا رفت.

کلام آخر؟

پدر بسیار اهل گمنامی بود. حتی برخی دوستان بعداً گفتند که نمی‌دانستیم حاج‌آقا برادر شهید هم هستند. بارها موقعیت فراهم شد تا پدر محل زندگی‌شان را تغییر بدهند و در محله‌ای دیگر زندگی کنند اما این کار را نکردند و به ما می‌گفتند مردمی که به من نیاز دارند و برای حل مشکلات مالی به من مراجعه می‌کنند این خانه را می‌شناسند. اینجا بهتر می‌توانم به مردم نیازمند کمک کنم.

از راست شهید محمدرضا مثنوی در کنار برادرش مرحوم شیخ محمود مثنوی

> وقتی خبر شهادت محمدجواد را به پدرمان دادند، ایشان سر سفره صبحانه رو به ما کرد و گفت می‌خواهم مطلبی را بگویم اما نمی‌خواهم کسی بی‌قراری کند. محمدجواد شهید شده! مادرم دست بلند کرد و گفت خدا را شکر، خدا را شکر شهید شد. من طاقت اسیری‌اش را نداشتم

> ده‌ها نفر از شاگردان کلاس‌های قرآن پدر در جبهه به شهادت رسیده بودند. خوب به یاد دارم که در سفرهایی که داشتیم، ایشان ابتدا به زیارت شهدا می‌رفت. می‌گفت بسیاری از این بچه‌ها را من راهی جبهه کردم. کلاس قرآن پدر تبدیل به پایگاهی برای اعزام بچه‌ها به جبهه شده بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۰۰

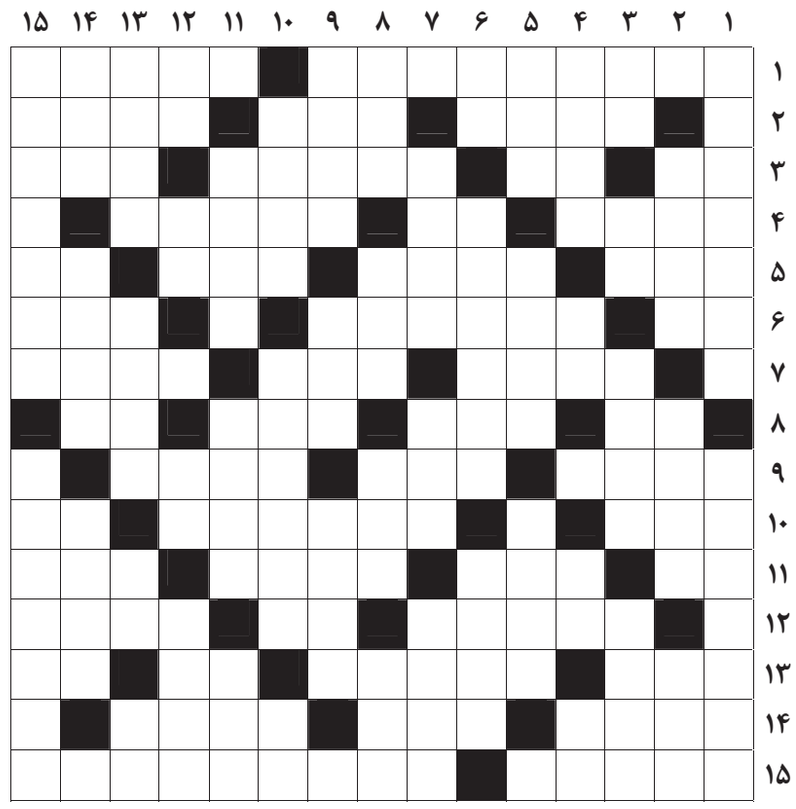

از راست به چپ

■ ۱- کنایه از کاری بی‌حاصل کردن است – شریک در انجام جرم ■ ۲- خاک متبرک – صدو یازده – عنصری غیر فلزی و فراوان ■ ۳- وتر کمان – زائو ترسان – گلی آپارتمانی – سائل ■ ۴- مقیاس وزن مایعات- دشمن آتش – تقسیم ملک مشاع بین مالکان ■ ۵- هنر فرنگی – نان از شب مانده – اهلی – رخسار ■ ۶- لخت – استعمال – راه و روش ■ ۷- سیمرغ – طایفه ساکن در غرب کشور – دنباله فشنگ ■ ۸- مروارید – اثر شاتو بریان – خوک وحشی – انتها ■ ۹- حجاب – چین و شکن – از اعضای داخلی بدن ■ ۱۰- قسمت تیز کارد – نام اصلی چنگیز – عضو صورت ■ ۱۱- فنی در کشتی – قصر – واحد اندازه‌گیری طول غربی‌ها- از مصاحل ساختمانی ■ ۱۲- از عتبات عالیات عراق – رود فرانسوی – دندانساز ■ ۱۳- زرتشتی – تعقیب – ناشنوا – حرف انتخاب ■ ۱۴- اهل محل – خجسته ومبارک – زمین شوره‌زار ■ ۱۵- کمک و یاری – کنایه از تکلیف و کار ناگزیر که باید انجام شود

از بالا به پایین

■ ۱- موافقت و هماهنگی – هافبک فرانسوی تیم منچستر یونایتد ■ ۲- پیش درآمد پورت – دوبرابر – زیستگاه ■ ۳- همراه آشغال – ورق کاغذ – بالای کشتی – جاوید ■ ۴- معجزه جاوید پیامبر – شهر جشنواره‌ای فرانسه – ویتامین جدولی – نه ته پیاز نه سر پیاز ■ ۵- صندلی راحتی – شکافنده علوم – از اختراعات ادیسون ■ ۶- همراه شلوار – بهترین نوع فرش – پاییز ■ ۷- خالص و برگزیده از هر چیز – شهر بی‌دروپیکر – شهر تاج محل ■ ۸- چینه دیوار – نژاد قشقایی – امت‌ها – اسب رستم ■ ۹- کتاب امیل زولا – عبرت – آشنا و ماهر ■ ۱۰- گندیده و بدبو – از گیاهان دارویی که آرام کننده اعصاب و شادی‌آور است – بند تنبان! ■ ۱۱- مرکز مرکزی – نبرد رودرو برای اعاده حیثیت – تنظیم صدای ساز ■ ۱۲- زوبین – مخفف هستم – رود آرام – همسایه زمین ■ ۱۳- از شهرهای خراسان رضوی – از غزوات – پایه و اساس – راه ناتمام ■ ۱۴- ظرف خرید خانوار – نقدی – سبز تیره ■ ۱۵- از شخصیت‌های رمان بینوایان – بولتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۲	۸			
۶		۴	۷					
		۸				۹	۲	
۹		۶					۵	
						۷	۸	۳
				۱	۳			
۱	۵							
			۸		۲	۳		
						۲	۷	

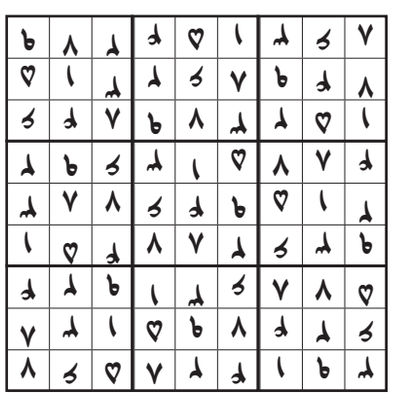

جدول کلمات متقاطع
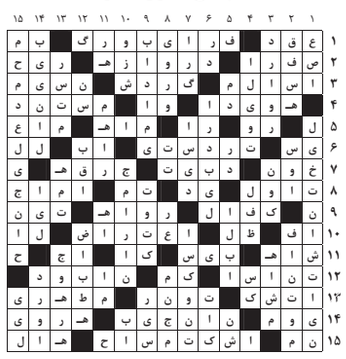
پاسخ جدول شماره ۶۲۹۹